



دوفصلنامه علمی پژوهش‌های علوم عقلی
سال دوم، شماره اول (دوم پیاپی)، بهار و تابستان ۱۴۰۴
ISSN: 3060-849X | EISSN: 3092-6726

مقاله ترویجی

مقایسه و تطبیق عشق از منظر ملاصدرا و فروم (باتکیه بر اسفار اربعه و هنر عشق ورزیدن)



ریحانه شایسته^۱
سید مرتضی حسینی شاهرودی^۲

چکیده

عشق یکی از مباحث اساسی در روان‌شناسی اجتماعی و از تأثیرگذارترین مقولات در زندگی انسان است؛ بنابراین، شناخت و تحلیل آن می‌تواند در سرنوشت انسان و ابعاد زندگی او نقش مهمی را ایفا کند. فروم و ملاصدرا نیز همانند بسیاری از اندیشمندان دیگر به این مسئله پرداخته‌اند. این نوشتار به برخی مسائل بنیادین و نظری درباره عشق از نگاه این دو اندیشمند پرداخته و شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو دیدگاه را در باب تعریف عشق، هدف عشق ورزیدن، چگونگی سران عشق، خصوصیات عشق، انواع عشق، مراتب طولی یا عرضی عشق، عشق زمینی، نسبت عشق به خود با دیگرخواهی، نسبت عشق به خود با خودخواهی و عشق به خدا بیان کرده است. پس از بررسی مباحث نظری پیرامون عشق از دید این دو اندیشمند، این نتیجه به دست می‌آید که گرچه نقاط اشتراک بسیاری را در تحلیل انسان از منظر ملاصدرا به عنوان یک فیلسوف و فروم به عنوان یک روان‌شناس می‌توان یافت، اما بررسی دقیق نشان می‌دهد که دستگاه فکری ملاصدرا به عنوان یک فیلسوف دینی درباره مسئله عشق، نسبت به فروم به عنوان یک روان‌شناس غیردینی، منسجم‌تر و انسان‌گرایانه‌تر است.

واژگان کلیدی: عشق، ملاصدرا، اریک فروم، فلسفه، روان‌شناسی.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۷/۰۹/۱۳

r.shayesteh@vru.ac.ir

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه ولی عصر رفسنجان، رفسنجان، ایران (نویسنده مسئول).

shahrudi@ferdowsi.um.ac.ir

۲. استاد گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

❁ مقدمه

یکی از مباحث مورد توجه در روان‌شناسی اجتماعی، مسئله عشق است و روان‌شناسان برجسته‌ای چون رنه آلدی، آبراهام مزلو و اریک فروم درباره آن به تفصیل سخن گفته‌اند.

از طرف دیگر، مؤلفه عشق در عرفان به عنوان یکی از اساسی‌ترین مراحل رسیدن عارف به قله‌های معنویت مطرح می‌شود. مسئله عشق در فلسفه اسلامی نیز در آرای بسیاری از حکیمان بزرگ همچون ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا مطرح می‌شود.

این نوشتار در پی آن است که نشان دهد بررسی نظری مسئله عشق در ساحت فلسفه اسلامی بسیار دقیق‌تر از بررسی آن در ساحت علم تجربی است و نظرات فلسفی، ابعاد وسیع‌تر و متعالی‌تری از عشق را برای بشر مشخص می‌کند؛ هرچند برخی از ابعاد عشق، مانند تغییر در هورمون‌ها و شکل‌گیری خصوصیات روانی در فرد که در حیطه نظرات تجربی قرار دارد، به روان‌شناسی تجربی مربوط شده، از حیطه بحث خارج است.

به همین جهت نگارنده در پی آن است که با تطبیق و مقایسه نظریک فیلسوف مسلمان و یک روان‌شناس، نشان دهد عشق در وهله اول نیازمند یک ساختار فلسفی و متافیزیکی است و به همین دلیل، هم فیلسوف و هم روان‌شناس روش یکسانی را درباره آن به کار خواهند بست.

در این نوشتار ضمن مقایسه دیدگاه فروم و ملاصدرا، به شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو دیدگاه با پاسخ به چند سؤال از قبیل سؤالات زیر پرداخته خواهد شد:

۱. آیا عشق یکی از عناصر اصلی ساختار وجود انسان است؟
۲. آیا عشق زمینی، همان عشق شهوانی است و یا این عشق می‌تواند زمینه‌ساز تعالی انسان باشد؟
۳. آیا عشق به خود نیز، از مصادیق عشق حقیقی محسوب می‌شود؟
۴. آیا خودخواهی با عشق به خود تناسب دارد؟

۱. معنای عشق و هدف آن

ملاصدرا و فروم، هر دو اشاره کوتاهی به معنای عشق دارند. از دیدگاه فروم، عشق دارای مفهومی مبهم و سردرگم‌کننده است؛ زیرا غالباً آن را برای بیان احساسی که فاقد تنفر و بیزارى است به کار می‌برند،

در حالی که عشق، یک احساس بسیار مخصوص است (فروم، ۱۳۶۰، ص ۱۱۳) و در واقع رغبتی جدی به زندگی و پرورش آن چیزی است که به آن مهر می‌ورزیم (فروم، ۱۳۴۸، ص ۳۹).

ملاصدرا نیز ابتدا عشق و محبت را مترادف هم دانسته، (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۴۹) ابراز می‌کند که عشق، ابتهاج و برانگیختگی به یک شیء موافق است که می‌تواند عقلی، حسی، حقیقی یا ظنی باشد (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۱۶۹).

آنچه به طور مستقیم در تعاریف این دو اندیشمند از عشق دیده می‌شود، ظاهراً مبهم است، اما با استناد به ویژگی‌هایی که هر یک برای عشق بیان می‌کنند، می‌توان به درک واضح‌تری از عشق نائل شد.

فروم و ملاصدرا، هر دو، عشق را چیزی فراتر از نسبت انسان به شخص خاصی می‌دانند. به اعتقاد فروم، عشق نوعی رویه و جهت‌گیری منش آدمی است که او را نه به یک معشوق خاص، بلکه به تمامی جهان پیوند می‌دهد؛ بنابراین، اگر انسان فقط یکی را دوست داشته باشد و نسبت به دیگران بی‌اعتنا باشد، پیوند او عشق نیست؛ بلکه یک نوع وابستگی تعاونی یا خودخواهی گسترش یافته است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۶۶). پس به زعم فروم و برخلاف نظر عموم مردم، هر نوع علاقه‌مندی، وابستگی و مالکیت، عشق نامیده نمی‌شود (فروم، ۱۳۶۰، ص ۱۱۳).

به اعتقاد ملاصدرا نیز هر موجودی دارای هدف و کمالی است که پایان خط وجود اوست. این هدف و کمال در غریزه و ذات او قرار دارد و برای رسیدن به آن نیازمند به انگیزه و شوقی است که اصطلاحاً عشق نامیده می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۴۷).

اما سازه عشق از نظر هر دو اندیشمند اهدافی دارد. فروم در کتب خود به دو هدف اشاره می‌کند که یکی از آن‌ها غلبه بر تنهایی است. به اعتقاد وی، زمانی که انسان متولد می‌شود، نوعی حس تنهایی و جدایی درون او وجود دارد؛ بنابراین، عمیق‌ترین نیاز بشر، نیازوی به غلبه بر همین جدایی و رهایی از زندان تنهایی است تا به واسطه آن، نگرانی و تشویش زیادی را که در او به وجود آمده است، از بین ببرد (فروم، ۱۳۴۸، ص ۱۷). بدین سبب، انسان سعی کرده است از راه‌های مختلفی، مانند کسب ثروت و مقام، نادیده گرفتن نفس با ریاضت کشیدن، خلق آثار هنری و عشق ورزیدن به خدا و همچنین در مواردی



عیاشی، میگساری، اعتیاد، هم‌رنگ شدن با جماعت و خلسه و... تنش و اضطراب ناشی از تنهایی را از بین ببرد (فروم، صص ۱۸-۲۵)؛ بنابراین، عشق یکی از راه‌های غلبه بر این تنهایی است.

اما هدف دیگری که فروم به آن اشاره کرده است، نیاز به تعالی است که منشأ بسیاری از رفتارها و حرکات انسانی است. مثلاً انسان، کمال و تعالی خود را در علم می‌یابد؛ لذا به طرف آن گرایش دارد و به گسترش و فعلیت آن همت می‌گمارد. به اعتقاد وی، گرایش به علم و مانند آن، یک گرایش ثانویه است که از انگیزه کمال‌خواهی نشأت می‌گیرد (فروم، ۱۳۷۵، ص ۳۹۵). براین اساس، او عشق را نیروی فعال بشری می‌داند که او را به سوی کمال سوق می‌دهد (فروم، ۱۳۸۷، ص ۱۸۹).

به اعتقاد ملاصدرا نیز هدف از عشق ورزیدن، به دست آوردن کمالات یا حفظ کمالات است و نهایت تجلی آن در انسان، اتصال و وصال خداوند است. وی، عشق را عین وجود و هر دو را عین حسن و جمال می‌داند. از نظر او، موجودات سافل همواره به موجودات عالی عشق می‌ورزند و این عشق، امری فطری است که به سبب حب شدید موجودات سافل برای به دست آوردن کمالات عالی وجود دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۵، ص ۲۵۳).

ملاصدرا برای عشق، ارزش بسیاری قائل است و نه تنها آن را هدف و انگیزه رسیدن به کمالات و حفظ آن، بلکه در مرتبه‌ای بالاتر، عشق را علت خلق (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۲۶۴) و غایت موجودات می‌داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۴۸).

بنابراین، آنچه از بررسی عشق از دیدگاه این دو اندیشمند به دست می‌آید، این است که عشق، یک امر گسترش یافته است که در معنای دقیق آن، فقط شامل عشق یک انسان به یک انسان دیگر نمی‌شود؛ با این تفاوت که نزد فروم، عشق گسترش یافته فقط در نهاد انسان نسبت به موجودات دیگر وجود دارد؛ اما نزد ملاصدرا، عشق در نهاد همه موجودات قرار دارد که گاهی به ابتهاج و گاهی به شوق تعبیر می‌شود.

اما اینکه آیا نقطه اشتراکی در هدف عشق ورزیدن بین دیدگاه ملاصدرا و فروم وجود دارد یا خیر، باید گفت پاسخ به این سؤال، تنها با تفسیر سخن فروم میسر است؛ به این صورت که در هدف اول، غلبه بر تنهایی برای کسب وحدت، به نیاز وجودی انسان به سمت کامل‌تر شدن و اتحاد با کل هستی

با تمام ویژگی‌های کمالی تفسیر شود که البته بیان دوم فروم نیز در به دست آوردن تعالی و کسب کمالات مؤید این تفسیر است.

اما آن چیزی که هدف این دو اندیشمند را از هم جدا می‌کند، باز هم توجه به عمومی دانستن عشق است؛ زیرا بر اساس دیدگاه فروم سریان عشق، تنها در نظام وجود آدمی وجود دارد؛ ولی به اعتقاد ملاصدرا عشق در همه موجودات سریان دارد. این نوع سریان عشق در همه موجودات، نوعی احساس و ربط وجودی را در انسان پدید می‌آورد که مانع از هرگونه غلبه بر جهان اطرافش خواهد شد؛ بنابراین، موضعی که ملاصدرا برمی‌گزیند، در تفکر روان‌شناختی انسان تأثیر بسزایی خواهد داشت و تعامل و تعادل سالم‌تری را برای وی فراهم خواهد کرد و توانایی وی برای سازگاری با محیط را افزایش می‌دهد. این توانایی که هوش نامیده می‌شود، ابعاد وسیعی را در روان‌شناسی به خود اختصاص داده است.

۲. خصوصیات عشق

فروم خصوصیات مختلفی را برای عشق برمی‌شمارد. از نظری، عشق نیروی فعال بشری است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۳۶) و ناتوانی یعنی عجز از تولید عشق (فروم، ۱۳۴۸، ص ۳۷)؛ بنابراین، عشق از دیدگاه فروم، عین قدرت، وجود و منشأ اثر بودن است. این ویژگی، اصلی‌ترین ویژگی و مبنای خصوصیات دیگر عشق از دیدگاه فروم است. خصوصیتی، مانند نثار کردن که برترین مظهر قدرت انسان است و در واقع انسان همراه آن قدرت خود، ثروت خود و توانایی خود را تجربه می‌کند. از دیدگاه وی، نثار کردن از دریافت کردن شیرین‌تر است؛ نه به سبب اینکه محرومیتی تجربه می‌شود، بلکه به این دلیل که شخص در عمل نثار کردن، زنده بودن خود را احساس می‌کند (فروم، ۱۳۴۸، صص ۸-۳۴).

دلسوزی در راه عشق و رنج ناشی از آن، از دیگر عناصر اساسی عشق از دیدگاه فروم است؛ زیرا دلسوزی، ویژگی دیگری از عشق را به دنبال خود دارد که احساس مسئولیت نامیده می‌شود. احساس مسئولیت به معنای توانایی و آمادگی برای پاسخ دادن به احتیاجات یک انسان دیگر است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۴۱).

در کنار این ویژگی‌ها، فروم از خصوصیت دیگری با عنوان احترام نام می‌برد که منظور از آن، احترام به فردیت و علایق معشوق، پذیرفتن او به صورتی که هست و علاقه به رشد و شکوفایی او است.



اگر این ویژگی وجود نداشته باشد، احساس مسئولیت به آسانی به سمت سلطه جویی و میل به تملک دیگری سقوط می‌کند (فروم، ۱۳۴۸، ص ۴۱).

خصوصیت دانایی از خصیصه‌های فعال عشق است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۳۹)؛ زیرا انسان در ضمن عشق ورزیدن خود، شخص مقابل خود و بلکه همه را می‌شناسد (فروم، ۱۳۴۸، ص ۴۵). به اعتقاد فروم، آرزوی دانستن هرگز نمی‌تواند با دانش معمولی (دانشی که از راه تفکر حاصل می‌شود) به کمال برسد. بر این اساس، وی عشق را عبارت از نفوذ فعالانه در شخص دیگری می‌داند که ضمن آن، شوق به دانش در نتیجه وصل، آرام می‌شود (فروم، ۱۳۴۸، ص ۴۶). در واقع فروم می‌خواهد بگوید دانش واقعی به معشوق، هنگامی میسر است که انسان بتواند خودخواهی را قربانی کند؛ یعنی بدی‌های خود را از میان بردارد تا فاصله بین عاشق و معشوق از بین برود و امکان یکی شدن آن‌ها فراهم شود.

اما از نظر ملاصدرا، عشق، تمامی صفات کمالی را داراست که از جمله این صفات می‌توان به صفات ذیل اشاره کرد: «تصور زیبایی» که سبب ایجاد عشق می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۳۷۷) و «تجرد» که حاصل این مطلب است که عشق از تصور و علم به زیبایی پدید می‌آید. از نظر ملاصدرا، علم، حضور مجرد نزد مجرد است، پس عاشق و معشوق هر دو باید مجرد باشند (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۱۰۸).

باید توجه داشت که یکی از نقاط مهم متافیزیک ملاصدرا آن است که او بین وجود، عشق و حیات، رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند. از دیدگاه وی، وجود مساوق با حیات، علم و قدرت است. هرچه درجه وجودی در چیزی بیشتر باشد، حیات او قوی‌تر و آگاهی و قدرت او نیز بیشتر است؛ بنابراین، همه موجودات، حتی جمادات نیز دارای نوعی حیات صامت هستند. چون ثابت شود همه چیز دارای حیات و شعور و آگاهی است، ناگزیر ثابت می‌شود که دارای انگیزه و شوق به کمال است؛ یعنی عشق در او انباشته شده است. عشق مانند زنجیری همه چیز را از پایین‌ترین مرتبه به بالاترین آن و برعکس مرتبط می‌سازد (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۷).

با توجه به نظرات این دو اندیشمند می‌توان خصوصیات بسیاری را برای عشق در نظر گرفت که همه آن‌ها حاصل ویژگی‌های اصلی عشق است؛ اما ویژگی‌های یادشده تا حد زیادی ناظر به مبنای چگونگی سریان عشق است؛ گرچه فعال بودن، نثار کردن و دانایی از ویژگی‌های مشترک بین دو دیدگاه

است؛ به این شکل که از نظر ملاصدرا، وجود منشأ اثر است و هر آنچه که بهره‌ای از وجود داشته باشد، به همان میزان قدرت (نثار کردن)، علم و حیات دارد.

این سه ویژگی از ویژگی‌هایی است که فروم نیز به آن توجه داشته و آن‌ها را جزء لاینفک عشق دانسته است؛ اما با کمی تأمل می‌توان دریافت که تفاوت زیادی وجود دارد بین دیدگاهی که عشق را مختص به انسان می‌داند و در یک تحلیل روان‌شناسانه آن را از ویژگی‌های انسان سالم برمی‌گزیند، با دیدگاهی که عشق را متعلق به تمام موجودات می‌داند؛ در این صورت ویژگی‌هایی مانند دلسوزی و احساس مسئولیت تنها نسبت به یک انسان دیگر، نمی‌تواند از ویژگی‌های عشق شمرده شود.

کسی که عشق را فقط مختص به انسان می‌بیند، در روان‌شناسی خود هیچ بازخوردی را از سمت اشیای دیگر و حتی خالق همه هستی در نظر نمی‌گیرد؛ زیرا عشق را فقط از سمت انسان و نه در یک تعامل دوطرفه مطرح می‌کند؛ در حالی که عشق خدا به انسان و عشق دیگر موجودات به انسان، در برخورد وی با جهان هستی تأثیرات عمیق خواهد داشت. هوش معنوی امروزه، مؤلفه مهمی در روان‌شناسی به حساب می‌آید و نظریه پردازان در پی دستیابی به ابعاد دقیق تر و وسیع تر آن هستند. این هوش تا حد زیادی به رابطه عاشقانه انسان با خدا و خدا با انسان، انسان با دیگر موجودات و دیگر موجودات با انسان برمی‌گردد.

۳. انواع عشق

عشق از نظر ملاصدرا و فروم اقسام مختلفی دارد. از دیدگاه هر دو، می‌توان مراتبی را برای این اقسام در نظر گرفت و درباره مهم‌ترین این اقسام دستاوردهایی را بیان کرد.

از نظر فروم، عشق در نهاد انسان‌ها به عشق مادرانه، عشق پدرانه، عشق جنسی، عشق برادرانه، عشق به خود و عشق به خدا خلاصه می‌شود (ر.ک: فروم، ۱۳۴۸، صص ۱۸۲-۶۷) و از نظر ملاصدرا، به اقسام مختلف دیگری تقسیم می‌شود؛ مانند عشق و محبت حیوانی (که موجب ازدواج و جفت‌گیری می‌شود و سبب بقای نسل و حفظ نوع است)، عشق و محبت رؤسا بر ریاست و حرصشان بر طلب آن و محافظت آن‌ها از مقامشان، عشق و محبت به پول و حرص بر جمع و ذخیره کردن آن، عشق و محبت علما و حکما بر علم‌آموزی، عشق و محبت صنعتگران بر صنعتشان و شوق آن‌ها به زینت دادن



و نیکوکردن آن صنعت (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، صص ۱۶۴-۱۶۹) و عشق انسان به خودش، عشق انسان به خدا، عشق انسان به انسان‌های دیگر و... (ر.ک: ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، صص ۱۶۰-۱۹۲). باید گفت وسعت و انواع عشق در دیدگاه فروم و ملاصدرا تابع نگرش آن‌ها به نوع جهان‌بینی عشق است. دیدگاه فروم درباره ماهیت و اقسام عشق از ترکیب دو دیدگاه به دست می‌آید: دیدگاه فرویدی در باب نقش غرایز انسان و نقش پدر در این میان، و دیدگاه اومانستی؛ از این رو، نگاه وی به عشق پدرانه صرفاً مادی است؛ همچنان که نگاهش به عشق برادرانه کاملاً اومانستی است. به همین علت، آن را برترین عشق به حساب می‌آورد (قائمی‌نیا، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱).

از طرف دیگر، زمانی که عشق فقط مختص به انسان باشد و ابعاد آن، شعاعی بیشتر از رابطه یک انسان با انسان دیگر و نهایتاً با خدا را در برنگیرد، نمی‌تواند به اقسام بیشتری تقسیم شود؛ اما زمانی که عشق در همه موجودات سریان داشته باشد، اقسام و انواع بیشتر و دقیق‌تری خواهد داشت؛ مخصوصاً در صورتی که عشق، اتصال وجودی بین همه موجودات برقرار کند. در این صورت، یک سری ویژگی‌های کلی درباره همه انواع عشق می‌توان نام برد و به دنبال آن، به ویژگی‌هایی اشاره کرد که هر نوع عشق همراه خود دارد.

از آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که عشق نزد هر دو متفکر دارای مراتب طولی است و هر مرتبه، زمینه مراتب بعدی را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، عبور از هر مرتبه، اجازه ورود به مرتبه بعد را برای شخص فراهم می‌کند.

از نظر فروم، اساسی‌ترین نوع عشق که زمینه عشق‌های دیگر را شکل می‌دهد، عشق برادرانه است. منظور از عشق برادرانه، همان احساس مسئولیت، دلسوزی، احترام و شناختن همه انسان‌ها و آرزوی بهتر کردن زندگی دیگران است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۶۷). از نظر او این نقطه، شروع شکفته شدن عشق است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۶۹).

از طرف دیگر، وی اشاره می‌کند که اگر کسی نتواند از عشق به مادر، خانواده و جامعه جدا شود، هرگز نمی‌تواند به عشق کامل‌تری که عشق به خداست، دست یابد (فروم، ۱۳۴۸، ص ۱۱۳). همه این مطالب، نشانه آن است که وی نوعی تشکیک را در انواع عشق برگزیده است. در نوع اول، تشکیک به معنای اتصال و ربط اجزا به همدیگر و در نوع دوم، تشکیک به معنای فراغت از یکی و ورود به



عرصه دیگری. در هر دو صورت، معنای تشکیک که همان یکسانی در اصل بهره‌وری (عشق) و تفاوت در میزان بهره‌وری (انواع عشق) است، وجود دارد.

از دیدگاه ملاصدرا می‌توان دو نوع تشکیک را برای عشق برشمرد:

۱. تشکیک طولی که بر اساس آن، هر چه نفوس، برتر و بالاتر باشند، محبوب‌های آنان لطیف‌تر و صافی‌تر و آراسته‌تر و زیباترند؛ مثلاً قوه تغذیه، رشد و تولید در گیاه، عشق خاصی را در او پدید می‌آورد که آن موجود را به سمت این غایات و کامل شدن آن و از قوه به فعل رفتن سوق می‌دهد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۵۷).

۲. تشکیک عرضی که تشکیک در مراتب یک نفس خاص است. بر این اساس، هر چه عشق در مرتبه‌ای وسیع‌تر و عالی‌تر باشد، عشق مرتبه قبل، برای شخص تعجب‌آورتر و خنده‌دارتر جلوه می‌کند؛ مانند کسانی که عشق به شهوت نکاح و ریاست درون آن‌ها رشد کرده است و نسبت به کودکانی که شهوت بازی دارند و از توجه و اصرارشان بر لذت بازی، و خالی بودنشان از لذت ریاست تعجب کرده، به شگفت درمی‌آیند یا مانند عارفان نسبت به کسانی که شهوت نکاح و ریاست دارند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ص ۱۸۸).

۳. به اعتقاد وی، عشق خدا در انسان به وجود نمی‌آید، مگر اینکه از مرز حیوانیت به مرز فرشتگی انتقال یابد؛ چنانچه نطفه حیوانی باید از حد جمادی و نباتی بگذرد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ص ۱۸۱).

به طور کلی از آنجا که ملاصدرا وجود را مشکک می‌داند و وجود و عشق مساوق هم هستند، عشق هم مشکک است و هر موجودی، از جمله انسان به تبع مرتبه وجودی‌اش از عشق ویژه آن مرتبه برخوردار خواهد بود.

پذیرش تشکیک در عشق سبب می‌شود، عشق ایستا و ساکن نباشد و دائماً با رشد وجودی انسان، رشد کند، متحول و کامل‌تر شود. این ویژگی متمایز است که ظاهراً در هر دو نظریه وجود دارد.

بعد از اتمام این بحث، بهتر است به سه نوع عشق که اساس بحث را تشکیل می‌دهد، اشاره شود:

۳-۱. عشق زمینی

از دیدگاه فروم، عشق جنسی یا زمینی، عشقی است که به یک نفر محدود می‌شود و به منظور حصول وصل با فرد دیگری تحقق می‌یابد. این نوع عشق، از فریب‌کارترین انواع عشق محسوب می‌شود (فروم،



۱۳۴۸، ص ۷۵)؛ زیرا اشتیاق به وصل جنسی را می‌توان بر دو مبنا بررسی کرد: اول آنکه این نوع اشتیاق با عشق برادرانه یا اومانستی همراه باشد و دوم عشقی که بر مبنای عشق برادرانه نباشد. در این صورت هرگز به پیوندی بیشتر از آنچه از پیوند گذرای عیاشی به دست می‌آید، منتهی نخواهد شد (فروم، ۱۳۴۸، ص ۷۷)؛ به همین دلیل نوعی فریب‌کاری در احساس آن وجود دارد.

عشقی که بر پایه عشق برادرانه نباشد، یک جدایی صرفاً جنسی محسوب می‌شود که با وصل جسمانی، بر این جدایی غلبه می‌شود (فروم، ۱۳۴۸، ص ۷۶)؛ اما بعد از وصال، این اشتیاق با گذشت زمان کاهش می‌یابد و در نتیجه، انسان هوس می‌کند به جست‌وجوی عشق دیگری یا شخصی بیگانه یا تازه برود و این ماجرا به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند. در این عشق، همیشه تصور می‌شود که عشق تازه با عشق‌های قبلی فرق خواهد داشت؛ در حالی که این تصور ناشی از جنبه‌های فریبنده شهوت‌های جنسی است (فروم، ۱۳۴۸، صص ۷۶-۷۵).

پس عشق جنسی اگر عشق باشد، یک مقدمه دارد و آن این است که من با گوهر وجودم عشق می‌ورزم، دیگری را در گوهر وجودی خویش می‌آزمایم و همه آدمیان از یک گوهرند (فروم، ۱۳۴۸، ص ۷۹). به اعتقاد فروم، معشوق زمینی باید تجسمی از صفات واقعی انسانی داشته باشد (فروم، ۱۳۴۸، ص ۸۴).

از نظری، زمانی که از عشق سخن گفته می‌شود، می‌توان دو نوع پیوند را در نظر گرفت:

۱. پیوندی که به آن، پیوند تعاونی می‌گویند که جوابی ناقص و نارسا به ما می‌دهد و صورت منفی آن مازوخیسم و مثبت آن سادیسم است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۲۹). تفاوت این دو، این است که فرد سادیسمی فرمان می‌دهد، استثمار می‌کند، آسیب می‌رساند؛ در حالی که مازوخیست این‌گونه نیست (فروم، ۱۳۴۸، ص ۳۰).

۲. پیوندی که جوابی رسا و کامل به مسئله هستی می‌دهد. این عشق که به عشق بالغ معروف است. در وضعی صورت می‌گیرد که وحدت و هم‌سازی شخصیت آدمی و فردیت او محفوظ می‌ماند (فروم، ۱۳۴۸، ص ۳۱).

از دیدگاه ملاصدرا، عشق یک انسان به انسان که نوعی عشق مجازی به شمار می‌آید، به دو گونه تفسیر می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۷۴):

۱. عشق نفسانی: مبدأ این عشق، مشاکله و موافقت نفس عاشق و معشوق است و بیشتر شگفتی‌اش

از شمایل معشوق است؛ مانند آثاری که از نفس معشوق سرچشمه می‌گیرد که لطافت نفس و صفات آن، این عشق را اقتضا می‌کند. چنین عشقی، نفس را شیفته، واله، نرم و دارای وجد و سرور، اندوه و گریه، و نرمی دل و اندیشه می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۷۲).

۲. گرچه این عشق، از جمله فضایل شمرده می‌شود، ولی از آن فضایی است که موصوف به آن، بین عقل مفارق ناب و نفس حیوانی قرار دارد و چنین فضایی مطلقاً در هر زمان و هر مکان پسندیده نیست؛ بلکه ملاصدرا آن را در اواسط سلوک عرفانی و در حال نرم شدن نفس و بیدار کردن آن از خواب غفلت و بیرون آوردنش از شهوات حیوانی، شریف و پسندیده می‌داند.

۳. به همین سبب است که عشق مجازی را پلی برای رسیدن به عشق حقیقی می‌داند و بازگشت دوباره را به آنچه که از آن عبور کرده است، قبیح و زشت و از ذایل و بدی‌ها می‌شمارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۷۴).

۴. عشق حیوانی: مبدأ آن، شهوت بدنی و لذت حیوانی است و بیشتر به ظاهر معشوق و رنگ و هندسه اعضای او توجه دارد. این عشق اقتضای نفس اماره است و در بیشتر افراد همراه با فجور و گناه و حرص بر آن است؛ زیرا در خدمت قوای حیوانی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۷۵).

ملاصدرا هدف از وجود عشق زمینی در نهاد انسان را بیدار شدن از خواب غفلت، به فعلیت رسیدن قوه انسانی و انتقال او از امور جسمانی به امور نفسانی می‌داند:

«کسی که در زمانی عاشق دیگری شده است، سپس عشقش آرام شده و یا معشوق را از دست می‌دهد، وقتی پس از مدتی معشوق را می‌بیند، متوجه می‌شود که زیبایی و جمال و محاسن معشوق در زمانی که او را ندیده، تغییر کرده، اما آنچه از صور و رسوم در خیال او بوده، هیچ تغییری نکرده است، یعنی چیزی که در ابتدا از دور مشاهده می‌کرد، امروز تمام آن را در نفس خود و انتزاع شده از غیر و سلب شده از او می‌یابد که مطلقاً تغییر نکرده است. در این هنگام است که عاشق از خواب غفلت بیدار می‌شود و می‌فهمد که معشوق در واقع در اجسام و مواد متراکم و کالبد‌های دارای گوشت و خون، نه پدید آمده است و نه پدید می‌آید. در این هنگام، نفسش از رنج و سختی و مشقت صحبت غیر و تحمل محنت شدید و



شقاوتی که پیوسته همراه عاشقان اجسام و دوستداران اندام است،
به آرامش می‌رسد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، صص ۱۹۰-۱۸۹).

با تطبیق و مقایسه عشق زمینی از دیدگاه این دو اندیشمند می‌توان به نتایج ذیل دست یافت:
۱. هر دو فیلسوف، عشق زمینی را تا جایی که صرفاً با امیال حیوانی سر و کار داشته باشد و نقش اصلی بر عهده این غرایز حیوانی باشد، عشق واقعی نمی‌دانند.
۲. هر دو، عشق زمینی حقیقی را مرتبه‌ای بالاتر از ابعاد ظاهری فرد در نظر می‌گیرند و مخصوصاً به این نکته توجه می‌کنند که معشوق زمینی باید صفات انسانی را کامل‌تر و بهتر از خود شخص داشته باشد.

۳. هر دو، عشق زمینی را در صورت تکرار، ناروا و ناپسند می‌دانند؛ فروم از این جهت که تکرار در عشق زمینی به معنای حیوانی بودن آن است و ملاصدرا از این جهت که عشق زمینی سالم در نهایت، ما را به خدا می‌رساند و تکرار آن به همان شکل سابق، نشان‌دهنده این است که فرد از کمال به سمت نقص برگشته است.

اما تفاوت‌های ظریفی نیز، بین این دو نظریه وجود دارد:
اول اینکه، ملاصدرا، عشق زمینی را زمینه عشق بالاتری (عشق به خدا) می‌داند؛ اما فروم، عشق زمینی را از زیر مجموعه‌های مقید عشق برادرانه (عشق برتر) به حساب می‌آورد. دیگر اینکه، محاسن و ویژگی‌هایی که ملاصدرا در معشوق زمینی می‌بیند، نمونه‌های ناقصی از ویژگی‌ها و صفات خداوند است؛ اما فروم، عشق زمینی را در نهایت، متعلق به معشوق با صفات کامل انسانی قلمداد می‌کند که در آخر، اشتراک میان آدمیان را می‌سازد و آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد.

۳-۲. عشق به خود و نسبت آن با دیگرخواهی

به اعتقاد فروم، احترام به هم‌سازی و بی‌همتایی خود انسان، عشق به خود و درک خود، نمی‌تواند از احترام و عشق و تفاهم نسبت به افراد دیگر جدا باشد؛ زیرا عشق به خود با عشق به دیگران پیوندی ناگسستنی دارد؛ بنابراین، اگر کسی بگوید عشق به خود، مغایر با عشق به دیگران است، دچار سفسطه شده است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۸۶). اگر کسی نتواند به دیگران عشق بورزد، به هیچ وجه توانایی عشق ورزیدن به خود را نخواهد داشت (فروم، ۱۳۶۰، ص ۱۴۶).



به عقیده ملاصدرا نیز خودگرایی و حب ذات، در انسان فطری است (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۲۶۹) و نه تنها در هر موجودی وجود دارد، بلکه وجود چنین میلی برای هر موجودی لازم، واجب و جدانشدنی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۶۱). با توجه به آرای او، همه موجودات دارای حب ذات هستند، اما در هر موجودی متناسب با بهره وجودی اوست و معانی و نتایج متفاوتی دارد؛ بنابراین، او حب ذات را در موجودات در سه دسته طبقه بندی می کند:

۱. حب ذات در خداوند؛
۲. حب ذات در وجودهای با فعلیت تمام؛
۳. حب ذات در وجودهای توأم با قوه و فعلیت.

حب ذات در خداوند به این معناست که او ذاتی دارد که از هر جهت کامل است؛ بنابراین، خداوند بالذات معشوق خویش و خواهان خویش است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۴۹). حب به ذات در موجوداتی که فعلیت تمام دارند، حافظ کمالات وجودی آنهاست و در موجوداتی که قوه و فعل را به صورت توأمان دارند، هم حافظ کمالاتی است که در آنها حاصل شده است و هم اشتیاقی را برای به دست آوردن کمالاتی که به صورت بالقوه در آنها هست، به وجود می آورد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۶۱)؛ بنابراین، همه موجوداتی که در عالم طبیعت قرار دارند، حب به ذات دارند و خداوند به همه آنها قوه ای عطا کرده است که مصالح را جذب و ضرر را دفع می کنند. این قوه در نفس نباتی به صورت جذب و دفع، در نفس حیوانی به صورت میل و نفرت، و در انسان به عنوان اراده و کراهت آشکار می شود. به اعتقاد ملاصدرا حتی نفس، بدن را به خاطر عشق به ذات خودش و شوق رسیدن به کمالات خودش تدبیر می کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۵۷).

با توجه به فلسفه ملاصدرا می توان دیگرگرایی را به دو دسته تقسیم کرد: حب به خداوند و حب به دیگر موجودات. وی، هر دو حب را منطبق بر حب انسان به خودش می داند.

به اعتقاد ملاصدرا، هر موجودی عاشق ذات و کمال ذاتش است و کمال ذات معلول با علت تمام می شود و عشق به کمال ذات، بعینه عشق به علت خود است که بخشنده ذاتش است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۱۵۹). پس در واقع عشق که حافظ هر معلولی است، همان عشق به علتش، یعنی انتساب وجود و ارتباط با علتش است و با این انتساب، هویت معلول حفظ می شود. پس همه



موجودات به حسب ظرفیت ذات خود، طالب کسب کمالات واجب الوجود در ذات خود هستند تا پس از تحصیل آن کمال، تشبه و همانندی به او پیدا کنند؛ بنابراین، خداوند غایت تمام موجودات و نهایت مراتب آن‌ها است. پس عشق و شوق موجودات به خودشان، نه تنها سبب حفظ و استکمال کمالات می‌شود، بلکه سبب دوام آن‌ها نیز می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۶۱).

بر اساس این عقیده، انسان سالک برای رسیدن به مطلوب و غایت حقیقی خود باید به سفرهای چهارگانه برود (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۳۶۲). وی لازمه استقرار در آخرین مرتبه اسفار اربعه (سفر فی الخلق بالحق) را حب به مردم و حب به خداوند می‌داند؛ به این معنا که گویی فرد میان عالم حس و عقل نشسته است؛ یعنی زمانی با خدا و حب اوست و زمانی با خلق، در دوستی و مهربانی است (ملاصدرا، ۱۳۷۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۶؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷). بنابراین، هر دو اندیشمند، حب به ذات را با دیگرخواهی هم‌راستا و هم‌جهت می‌بینند؛ با این تفاوت که «دیگری» در نزد ملاصدرا شامل همه موجودات می‌شود و در نزد فروم فقط انسان‌ها را در برمی‌گیرد.

در اینجا لازم است نسبت خودخواهی و عشق به خود بررسی شود. از نگاه کلی، معانی حب ذات یا خودگرایی به چند شکل متصور است:

۱. خودگرایی روان‌شناختی و فلسفی: به عنوان منشأ ادراک، حیات، شعور و اراده انسانی در نظر گرفته می‌شود.
۲. خودگروی مثبت: دوست داشتن یا عمل نمودن تحت اداره و سرپرستی عقل که متناسب با اصل خلقت است.
۳. خودگروی منفی: دوست داشتن و عمل نمودن طبق نیازهای حیوانی که منشأ رذایل اخلاقی است (شریفی، ۱۳۸۹، ص ۲۹).

از دیدگاه فروم، خودخواهی و عشق ورزیدن به خود یکی نیستند، بلکه ضد یکدیگرند. (فروم، ۱۳۶۰، ص ۱۴۷). آدم خودخواه، خود را بیش از حد دوست ندارد؛ بلکه کمتر از حد دوست دارد و در حقیقت از خودش متنفر است. این فقدان علاقه و دلسوزی نسبت به خود، وی را میان‌تهی و ناکام رها می‌کند. در وهله اول چنین به نظر می‌رسد که او فوق العاده دلسوز خویش است؛ اما در حقیقت فقط کوشش بیهوده‌ای می‌کند تا شکست خود را درباره دلسوزی نسبت به خویشتن واقعی خود پپوشاند و جبران کند (فروم، ۱۳۴۸، ص ۸۶). این نوع نگرش در نوع «ب» و «ج» از خودگروی دیده می‌شود.



از نظر فروم، اساسی‌ترین شرط رسیدن به عشق، فائق آمدن بر همین خودفریفتگی است. خودفریفتگی، حالتی است که در آن، انسان، تنها چیزهایی را که در خودش دارد، واقعی می‌پندارد. در مقابل این احساس، واقع‌بینی قرار دارد و آن، استعدادی ذهنی است که فهم چیزها را چنان که هست و به طور عینی ممکن می‌سازد (فروم، ۱۳۴۸، ص ۱۶۱). وی معتقد است از آنجاکه عشق واقعی، وابسته به فقدان نسبی خودفریفتگی است، عشق به تکامل فروتنی و واقع‌بینی و خرد نیاز دارد (فروم، ۱۳۴۸، ص ۱۶۴).

ملاصدرا نیز نوعی از خودگروری را در فلسفه خود ترسیم می‌کند که با ساختار فلسفی او بر مبنای نظریه فقر وجودی و وحدت شخصی وجود سازگار است. از نظر وی، عشق هر موجودی به حقیقت ذاتش، نه تنها سبب به دست آوردن کمال می‌شود (ملاصدرا، ۱۴۲۰ق، ص ۱۳۴)، بلکه در مسیر دستیابی به کمال به جایی می‌رسد که دیگر خود انسانی‌اش را نیز فراموش می‌کند. معرفت به خدا و مشاهده کمال و جلال و مقام او، عشق را در نهاد او تحقق می‌بخشد که با وجود آن، دیگر هیچ انگیزه‌ای برای کسب منفعت یا دفع ضرر را در خود احساس نمی‌کند. این همان خودگروری مثبت است. به همین علت اگر وارد جهنم شود، آتش آن را حس نمی‌کند و اگر وارد بهشت شود، هیچ توجهی به آن ندارد (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ص ۳۰۳).

در این معنا معلول به ذات حقیقی خود دست یافته است؛ زیرا معلول که در نهایت نیاز و فقر به علت است، در وجود حقیقی علت خود فنا شده، بقا می‌یابد. این معنا از خودگرایی، دیگر به معنای خودخواستن صرف نیست؛ بلکه در جهت خودخواستن برای ملحق شدن به موجودی است که انسان همه موجودیت خود را از او دارد و این معنا با خودگرایی منفی کاملاً منافات دارد؛ زیرا خودگرایی منفی، تابع همان تمایلات حیوانی است که در قسمت‌های قبل به آن اشاره شده است.

باتوجه به آنچه بیان شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود که هر دو اندیشمند در اینکه خودخواهی کاملاً با عشق به خود منافات دارد، اشتراک نظر دارند.

۳-۳. عشق به خدا

از دیدگاه فروم، «عشق دینی» (عشق به خدا)، تجربه وصل برای غلبه بر جدایی و تنهایی است (فروم، ۱۳۴۸، ص ۸۹). گفتمان وی درباره خدا تناقضاتی دارد؛ به عنوان مثال، در بحثی ادعا می‌کند که عشق به خدا کامل‌ترین عشق است و در بحثی دیگر بیان می‌کند که عشق به خدایک لزوم تاریخی است و انسان به واسطه آن، تجربه‌هایی را بیان می‌کند که از قوای عالی‌تر خویشتن دارد و آرزویی را تحقق می‌بخشد که برای



وصول به حقیقت و وحدت در هر دوره‌ای از تاریخ در ذهن خود دارد (فروم، ۱۳۴۸، ص ۱۰۱)؛ به این صورت که خصیصه اساسی تکامل نژاد بشر را می‌توان رهایی او از طبیعت، مادر و قیدهای خون و خاک دانست.

در نخستین دوران، بشر احساس می‌کرد که با دنیای حیوانات و درختان یکی است و می‌کوشید تا با حفظ یگانگی خود با جهان طبیعت، به وصل و وحدت دست یابد. یک حیوان را تبدیل به توتم می‌کرد یا به عنوان خدا می‌پرستید. در مرحله بعد، بشر مصنوعات خود را تبدیل به خدا می‌کند و پس از آن به خدایان خود شکل‌های انسانی می‌بخشد. به نظر می‌رسد این مسئله زمانی اتفاق می‌افتد که بشر، خود را بهتر شناخته و پی برده است که انسان بالاترین و شریف‌ترین موجود روی زمین است. در این مرحله، سیر تکامل در دو جهت طی می‌شود: ۱. جنسیت خدایان؛ ۲. درجه بلوغ انسان.

به اعتقاد وی، تکامل ادیان از مادرسالاری به سمت پدرسالاری صورت گرفته است؛ یعنی جایگاه مادرسالاری و پدرسالاری در چگونگی عشق به خدا تعیین‌کننده است. جنبه پدرسالاری آن، انسان را واداشت که خدا را مانند یک پدر، دوست داشته باشد و چنین فرض کند که خدا عادل و سخت‌گیر است، تنبیه می‌کند و پاداش می‌دهد. از جنبه مادرسالاری، خدا همانند مادری تصور می‌شود که او را در آغوش می‌گیرد و خواه زبون و ناتوان باشد و خواه گنه‌کار، او را دوست خواهد داشت (فروم، ۱۳۴۸، صص ۱۱۵-۸۹).

فروم خاطرنشان می‌کند که خدا در آخرین مرحله درک انسانی از پدرسالاری هم عبور کرده، تبدیل به خدای بی‌نام و نشان می‌شود. این مرحله در واقع نمادی برای اهداف متعالی و رشد انسانی است و لذا تجربه خدا را تجربه خود برتر انسان می‌داند. براین اساس، گویی خدا وجودی خارج از انسان، عقیده و علاقه او ندارد.

«خدا حقیقت است، عشق است، عدالت است، خدا من است، به همان اندازه که من انسانم» (فروم، ۱۳۴۸، ص ۹۸).

پس چنین موجودی، ساخته و پرداخته ذهن انسان است تا به واسطه آن، از تنهایی و انزوایی که درونش غوغا می‌کند، رهایی یابد و به قوای درونش فعلیت ببخشد.

از نظر ملاصدرا، وجود در تمام اشیا یک حقیقت است که کمال و نقص دارد. از طرفی معلول، از سنخ حقیقت علت است و علت، تمام معلول است و وجود هم خیر و لذیذ است؛ بنابراین، هر وجودی عاشق ذات و کمال ذاتش است و کمال ذات هر معلولی به علتش تمام می‌شود؛ براین اساس، هر معلولی به عشق علتش حفظ می‌شود و هر پایین و سافلی به عشق آن که بالای او است، انتظام می‌یابد. اگر بین عالی و سافل این‌گونه ارتباط نبود، موجودات حفظ نمی‌شدند و نظام هستی کامل نبود؛ بلکه نظام، مختل و آشفته شده، فساد و آشوب و بی‌نظمی به آن وارد می‌شد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۵۹).

پس از هر عشق اسفلی، عشق اعلایی به وجود می‌آید تا آنکه منتهی به عشق واجب الوجود می‌شود؛ پس تمام موجودات به حسب آنچه از کمالات شایسته دارند، طالب کمالات واجب الوجود به ذات خود هستند و در تشبه به آن می‌کوشند. این خداوند است که غایت تمام موجودات و مراتب و نهایت آن‌ها است (همو، ص ۱۶۰).

وی عشق به خدا را غایت هر موجودی می‌داند. از دیدگاه وی، هر کس عاشق شیء دنیایی شود و به آن عشق بورزد، در هنگام نبودن آن، واله و سرگردان خواهد شد و وقتی به آن رسد، نیازش تأمین شود و لذت یافتن نزدیکی آن را به دست آورد، ناگزیر روزی و لحظه‌ای پیش می‌آید که از آن جدا یا بیزار شده و شیرینی معشوق، از بین رفته است. شادمانی از عاشق رخت می‌بندد و چه بسا آن معشوق باعث عذاب و بیماری و آزار عاشق شود؛ درحالی که عشق به خدا این‌گونه است که هر چه انسان به محبوب نزدیک‌تر می‌شود، شوق او افزون‌تر و عشقش قوی‌تر می‌شود (همو، صص ۶-۱۸۵).

بر اساس مبانی ملاصدرا (وحدت حقیقت وجود):

۱. سنخ معلول با سنخ علت یکی است؛

۲. علت، تمام و کمال معلول است؛

نتیجه: پس معلول در واقع عاشق علتش است. این علت عیناً کمال و تمام خود معلول است. بدین ترتیب هر سافلی، عاشق عالی‌تر از خود است و با این عشق، امور معلول انتظام می‌یابد (خلیلی، ۱۳۸۲، ص ۳۴ و ۵).



بر اساس ابطال تسلسل، عشق بین مرتبه سافل و عالی به جایی می‌رسد که دیگر بالاتر از آن عشقی نیست و آن عشق به خداوند متعال است. پس عشق همه موجودات بی واسطه یا با واسطه به عشق خداوند منتهی می‌شود و از آنجا که انسان مجموعه‌ای است بالقوه از تمام آن چیزی که در عالم است و هر طبقه‌ای از طبقات و هر عالمی از عوالم عقلی و نفسی و طبیعی در او یافت می‌شود، مستعد و آماده استکمال این طبقات است. پس از آن جهت که ناقص است، مشتاق به کمال خودش است و تمام کمالات اشیا به گونه تمام جزء در خداوند یافت نمی‌شود؛ از این رو، او سزاوارترین معشوق کاملان و عرفا است (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، ج ۷، ص ۱۸۰).

از دیدگاه این دو اندیشمند، عشق به خدا تفاوت‌های اساسی دارد. عشق به خدا در دیدگاه ملاصدرا اساس و پایه هر نوع عشق دیگری محسوب می‌شود و در صورت بازگشت عشق‌های دیگر به این عشق، عشق واقعی تجلی پیدا می‌کند. عشق به خدا در دیدگاه فروم، ساخته و پرداخته ذهن انسان برای غلبه بر تنهایی است. گرچه این عشق را گاهی برترین نوع عشق می‌داند، اما این برتری شاید به این دلیل باشد که کمترین آسیب و بهترین آرامش را برای فرد فراهم می‌کند؛ نه اینکه حقیقتاً این عشق متعلق عینی و واقعی در عالم خارج داشته باشد.

اهمیت عشق در فلسفه ملاصدرا تا حدی است که نظام آفرینش بر آن بنا شده است و هر موجودی از هر طبقه، با این عشق می‌تواند از خود حفاظت کند و یا کمالات خود را کامل کند؛ اما در روان‌شناسی فروم، به این عشق بسیار کم بها داده شده است. این در حالی است که این عشق، حتی توجیه‌گر برتر بودن عشق برادرانه فروم است.



❁ نتیجه‌گیری

از مقایسه دیدگاه فروم با ملاصدرا می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

سازمان فکری ملاصدرا درباره عشق، قوی‌تر و منسجم‌تر از ساختار فکری فروم است. گرچه در بعضی موارد شباهت‌هایی دیده می‌شود، اما اختلاف در مبانی که منشأ آن تفکرات دینی است، سبب می‌شود که از وجه دیگری به وجوه تشابه، نظر شود.

نگاه فروم به عشق، در انسان‌ها خلاصه می‌شود؛ زیرا چنان‌که ملاحظه شد، حتی عشق به خدا، به عنوان موجودی متمایز از انسان برای عشق ورزیدن، یک بحث تاریخی و ذهنی محسوب می‌شود؛ اما نگاه ملاصدرا کل جهان هستی را در برمی‌گیرد و انسجام این جهان به صورت ساختاری منجمد و متحد در فرد جلوه می‌کند.

عشق از نظر فروم در انتهای خود به درجه‌های انسانی می‌رسد که حتی ممکن است موجب سرخوردگی‌هایی شود؛ اما از نظر ملاصدرا در نهایت به عشق خدا می‌رسد که موجودی لایتناهی است و هرچه عشق بیشتر و طولانی‌تر شود، جذاب‌تر و عمیق‌تر می‌شود و انسان، خویش‌ن حیوانی خود را فراموش می‌کند.

بررسی عشق از دیدگاه ملاصدرا، نتایج کامل‌تری نسبت به دیدگاه فروم دارد. گرچه مباحث فیزیولوژیکی و تجربی عشق مربوط به روان‌شناسی و روان‌پزشکی است، اما اگر در آغاز بر روی مبانی و اساس آن تحلیل‌های فلسفی انجام بگیرد و بعد به حوزه روان‌شناسی وارد شود، نتایج دقیق‌تر و نگرش‌های عمیق‌تری را به دنبال خواهد داشت.

❁ فهرست منابع

منابع فارسی:

۱. خلیلی، محمدحسین، (۱۳۸۲)، مبانی فلسفی عشق از منظر ابن سینا و ملاصدرا، قم: بوستان کتاب.
۲. شریفی، احمدحسین، (۱۳۸۹)، «ارزش های اخلاقی و خودگرایی روان شناختی»، مجله معرفت اخلاقی، شماره ۳، صص ۴۲ - ۴۷.
۳. فروم، اریک، (۱۳۶۰)، انسان برای خویشستن، مترجم: اکبر تبریزی، تهران: انتشارات کتابخانه بهجت.
۴. فروم، اریک، (۱۳۷۵)، دل آدمی و گرایش انسان به خیر و شر، ترجمه گیتی خوشدل، تهران: نشر البرز.
۵. فروم، اریک، (۱۳۸۷)، فروم در کلام خودش، ترجمه فیروز جاوید، تهران: نشر اختران.
۶. فروم، اریک، (۱۳۴۸)، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، تهران: انتشارات مروارید.
۷. قائمی نیا، علی رضا، (۱۳۸۶)، «عشق زمینی و عشق آسمانی»، مجله کتاب نقد، دوره تابستان، شماره ۴۳، صص ۱۰۷ - ۱۱۹.
۸. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۷۱)، عرفان و عارف نمایان، مترجم: محسن بیدارفر، چاپ سوم، تهران: انتشارات الزهرا.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۴۲۰ق)، مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، چاپ دوم، تهران: حکمت.

منابع عربی:

۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، چاپ دوم، قم: بیدار.
۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، حاشیه سید محمد حسین طباطبائی، چاپ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (بی تا)، رساله سه اصل، به تصحیح سید حسین نصر، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۰)، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات.



The rational sciences researches
Vol.2, No.1, serial No.2, spring & summer 2025

Review Article

A Comparative Study of the Concept of Love in the Views of Mullā Ṣadrā and Erich Fromm (Focusing on Al-Asfar and The Art of Loving)

Reyhaneh Shayesteh¹ 

Seyed Morteza Hosseini Shahroudi² 



Abstract

Love constitutes a fundamental topic in social psychology and stands as one of the most influential phenomena in human life; therefore, understanding and analyzing it can play a pivotal role in shaping human destiny and the various dimensions of human life.

Like many other thinkers, Erich Fromm and Mullā Ṣadrā have addressed this issue. This article examines fundamental and theoretical questions concerning love from the perspectives of these two scholars, elucidating the similarities and differences in their views. Specifically, it discusses the definition and purpose of love, the manner of its permeation (saryān), its characteristics and types, its vertical and horizontal grades, earthly love, the relationship between self-love and altruism, the distinction between self-love and selfishness, and finally, love for God.

After examining the theoretical discussions on love from the perspectives of these two thinkers, the study concludes that although numerous points of convergence can be found in their analyses of the human being— Mullā Ṣadrā as a philosopher and Erich Fromm as a psychologist—a closer investigation reveals that Mullā Ṣadrā's intellectual framework, as a religious philosopher, presents a more coherent and humanistic account of love compared to Fromm's non-religious psychological perspective.

Keywords: Love ; Mullā Ṣadrā ; Erich Fromm ; Philosophy ; Psychology.

* Received: 4 December, 2022 (1401/09/13); Accepted: 13 November, 2025 (1404/08/22)

1. Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Vali-e-Asr University of Rafsanjan, Rafsanjan, Iran (Corresponding Author).
r.shayesteh@vru.ac.ir

2. Professor, Department of Philosophy and Islamic Wisdom, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

shahrudi@ferdowsi.um.ac.ir